

پهنه سبزه

باز آمدم چون عید نو
تا قفل زندان بشکنم
وین چرخ مردمخوار را
چنگال و دندان بشکنم
هفت اختر بی آب را
کاین خاکیان را می خورند
هم آب بر آتش زخم
هم بادهاشان بشکنم

هزار هزار پرستو
برشاخه های قلبم
سرود جنگ سر می
دهند .



بهار را سلام باید گفت !

بهار پیروزی فردا جستجو کنیم .
 حال که بهار پیام آور پایان یافتن سیاهی ها و
 تباهی ها و آغاز زندگی جدید و شکوفه هایش
 نشانه های شکوفانی جوانه های عشق بزندگی و
 امید به دنیایی عاری از تیرگی و سیاهی ها است
 . ما نیز با اتحاد و عزمی راسخ و ایمانی خلیل
 ناپذیر به سرنگونی رژیم می که جز فقر و فلاکت
 . بیکاری و سرکوب . شکنجه و اعدام ارمغانی
 ببار نیاورده است عید نوروز و سال جدید را
 جشن میگیریم و با قلبی سرشار از امید به
 رهائی به استقبال بهار پیروزی . بهار شکوهمند
 و عاری از ستم می رویم بهاری که عید واقعی
 همگی است .

بهاران خجسته باد . ((په ره سیلکه))

بهاری دیگر فرا می رسد و زمین از خواب
 سنگین زمستانه برمی خیزد . بهاری که با سرما و
 یاس می جنگد و برهنگی خاک را با زیبای و
 شکفتگی خود می آراید . طراوت و سبزی همه
 جا را می پوشاند . آفتاب بهاری بر دامان
 کوهساران می خندد و برف آبها . رودخانه ها را
 می فروشاند . و سرود بهاران خجسته را سر
 میدهد .

ما نیز به بهار سلام میکنیم و فرا رسیدن بهار را
 به شما یاران و خوانندگان نشریه شاد باش
 میگویم و با هم با دستهای خالی از نان و آزادی
 به استقبال بهار می شتاییم تا آغاز زندگی مجدد
 طبیعت را جشن بگیریم و در جان گرفتن تازه
 طبیعت . جلوه هائی از زندگی نوین خود را در

در این شماره ...**۴۱ سال پیکار در راه آزادی و برابری****بپای دارندگان آتش****نامه ای از کارل مارکس به همسرش جنی****نوروز. از آغاز تا به امروز****چگونه ۸ مارس . روز جهانی زن بوجود آمد !****واژه های سیاسی****نامداران****برگی از تاریخ****مقدمه ای بر تاریخ****شعر****حکایت****داستان**

و مملکت خود آب تحصیل کنند... سنت گرامیداشت فروهرها و انگیزه نهان در آن در زمان ساسانیان به صورت جشنی درآمد که به آبریزان مشهور شده است. در روز اول فروردین هر روز مردم به کنار نهرها و قنات ها می رفتند و شستشو می کردند و به یکدیگر آب می پاشیدند. مراسم آبریزان در واقع تلاش ایرانیان برای جلب رأفت طبیعت و راندن نیروهای سیه کار که قحطی و خشکسالی به بار می آوردند، بوده است. شاید رسم خانه تکانی که هنوز به هنگام نوروز معمول است، مربوط به آئین بزرگداشت فروهرها باشد. ظاهرا جشن نوروز که پس از این مراسم می آمده روز اول سال و ایام شادی بوده است و این زمانی است که طبیعت زایشی نو را پس از رخوت زمستان آغاز می کند. خورشید فروزان می شود و



پرتوافشانی آن طبیعت بیجان را طراوت می بخشد. شکوفه ها تارک طبیعت را می آریند و باروری به بار می آورند و دیگر بار انسان با طبیعت هماهنگ می گردد. اساطیر که خود تلاش ابتدایی انسان برای تبیین هستی و زرادخانه آرمان ها و حرمان های اوست، نوروز را از آن جم شید (تابناک) می دانند. همان گونه که از اسم او مستفاد می گردد، احتمالا همان ایزد خورشید اقوام خود ایرانی و به عقیده برخی از مورخین اولین پادشاه قوم ایرانی بوده است.

فردوسی، حماسه سرای بزرگ ایران نوروز را منتسب به جمشید می کند:

جهان انجمن شد بر تخت او ای از آن برشده فرهی بخت او ای

به جمشید بر گوهر افشانند مر آن روز را روز نو خواندند

برخی از اساطیر نوروز را جشن آفرینش نخستین انسان، یعنی کیومرث، می دانند. فردوسی در تعریف و انتساب نوروز به کیومرث چنین می سراید:

چو آمد به برج حمل آفتاب جهان گشت بر نرد آئین و تاب

کیومرث شد بر جهان کدخدای نخستین به کوه اندرون ساخت

جای

زند اوستا اشاره ای که به فروردین ماه دارد از این قرار است:

ایرانیان باستان همچون دیگر اقوام به اقتضای زیستگاه اجتماعی و درجه تکامل نظام معیشتی و فکری خود، ناگزیر از تبیین چندی و چونی پدیده های طبیعی بودند. توأم با فعالیت عملی خود برای تغییر محیط، تلاش می ورزیدند طبیعت ستیزنده را تحت سیطره خود درآورند و یا آنکه آنان را با خود همراه کنند تا از قهر و شر آن بگریزند. آنان هر پدیده طبیعی را در راستای زندگی واقعی در قلمرو تخیل ترسیم می کردند. از طبیعت می آموختند و هر نمودی را مانند خود می انگاشتند.

استیلا بر اهریمن و نیروهای پلید و پلشت طبیعی و اجتماعی مرهون

همگامی و همیاری انسان در مصاف خدایان و پیکار نیروهای نیک سرشت بود. چون پیروزی نیروهای نیک نهاد بهروزی انسان بود، ایزدان نیز بدون یاری انسان از پای درمی آمدند. نوروز نیز چونان دیگر سنن کهن اجتماعی که بین فینیقی ها و یونانی ها متداول بوده است، زائیده نیازهای اجتماعی ایرانیان باستان بوده است. قدمت آن را شاید بتوان به دوران پیش از ایزدپرستی منتسب کرد. در اصل آن را نوک روز می گفتند. این جشن در آغاز سال و بلافاصله بعد از عید «فروردگان» می آمد. این جشن ده روز به طول می انجامید و ظاهرا روزهای سوک و ماتم بوده است. ابوریحان بیرونی در کتاب «آثار الباقیه» خود به این جشن اشاره دارد: در آخر ماه دوازدهم «خشوم» اهل سغد برای اموات قدیم خود گریه و نوحه سرایی کنند و چهره های خود را بخرانند و برای مردگان خوردنی ها و آشامیدنی ها گذارند. ایرانیان باستان بر این باور بودند که در این اثنا فروهرها که تجسم فنا و زوال جهان تلقی می شدند، به زمین فرود می آیند و از خانواده درگذشتگان دیدن می کنند. فروهرها در واقع دلالت بر حاصلخیزی یعنی آب حاصلخیزکننده بوده اند. فروهرها در کتاب اوستا اینگونه ترسیم شده اند: آنگاه فروهرهای توانای مقدس برمی خیزند و چندین چندین صدها، چندین چندین هزارها، چندین چندین ده هزار، تا هر یک برای خانواده خود یا ناحیه خود

این ماه فروردین روز خرداد است که سام نریمان اژدهاک را بکشت. روزیست که ایزد اهورامزدا رستاخیز خواهد کرد و همین روز است که جهان از ناتوانی در برابر دیوان، دروغ و ظالمان و کران رهایی می یابد و سروش قدیمی دیو را به ناتوانی مبتلا می کند. خداوند اهورامزدا اهریمن را می زند و او را ناتوان می سازد به طوری که از آن به بعد روح او روی زمین حکومت نکند. همچنین: خرداد روز سرور در سالها، ماها و روزهاست. هستی، زایش و پرورش همه استومندان (موجودات مادی) جهان از آب است، زمین را نیز آبادانی از اوست اگر آن روز تن را جامه ئی نیکو دهند و بوی خوش بویند و مراد نیک کنند و برنشینی از جای زمین و مردم به دور بویند و آنها را مهر کنند و ستایشگاه روز را انجام دهند، آن سال نیکوئی به ایشان پیش رسد و بدی را از ایشان دور سازند. او که آب زوالش بخشد یا بیازارد، آن ماه آسوده یا آزروده بود. مهرداد بهار در کتاب «اساطیر ایران» نوشته است که ظاهرا در اساطیر ایرانی و هندی خورشید، مهر و جمشید جنبه های گوناگون یک خدایند که ضمن خدای خورشید بودن خدای نباتی و حیوانی هم هستند.

انگیزه و هدف غائی از برگزاری مراسم نوروز، تلاش ابتدایی ایرانیان باستان برای دستیابی به خواسته ها و آرزوهای خود بوده است. تلاش برای به سر مهر آوردن طبیعت و به بیان دیگر نیایش برای بارش باران و تابش آفتاب بوده است. جشن نوروز پس از فتح ایران توسط تازیان، همچنان پایدار بماند. برخی از رسوم و آداب آن چون آبریزان و میرنوروزی منسوخ شد. ایرانیان حتی برای صیانت از رسوم کهن خود متوسل به نقل روایتی می شدند که ظاهرا پیامبر اسلام در وصف نوروز گفته بود. خلفای عرب در قرون اولیه حاکمیت فتودالی خود در ایران صرفا به منظور دریافت باج و خراج که موعد پرداخت آن در نوروز یا مهرگان بود، مخالفتی با برگزاری نوروز نمی کردند. رسم هدیه دادن که از زمان ساسانیان باقی مانده بود و یکی از منابع تراج پادشاهان بود، دوباره متداول شد و زندگی را برای اکثریت محروم جامعه سخت تر کرد. خلفای اموی که نمایندگان اشرافیت زمان خود بودند، سنت ارمغان دادن را بر مردم تحمیل کردند. جرجی زیدان در تاریخ اسلام به خراج سنگینی اشاره دارد: در زمان

معاویه تعداد هدایا به پنج تا ده میلیون درهم بالغ می شد. همچنین ابوریحان بیرونی در «آثار الباقیه» به وضعیت هولناک دهقانان اشاره می کند: چون پارسیان از کیسه دست برداشتند، ماه هایشان بیشتر شد و نوروز پیش از رسیدن غله برآمد و خراج پیش از غله گشاده شد و دهقانان به رنج افتادند.

ایرانیان در هر شورش و نهضتی که در مخالفت با امویان ایجاد شده بود، فعالانه کوشیدند. نهضت شعوبیان که خود آبستن نهضت های عمدتا دهقانی زندقیان، قرمطیان و دیگر قیام های ملی قرون دوم و سوم هجری شد، پژواک طغیان ایرانیان بر علیه بهره کشی فتودالی و برتری تازیان بود. گرچه نهضت مزدک توسط انوشیروان به خون کشیده شد و عده کثیری از پیروان او قتل عام شدند، اما اندیشه اشتراکی سترگ او در شورش های دهقانی، در ادبیات و فلسفه آزادگانی چون بابک خرمدین و ابن مقفع احیاء شد.

در اواخر قرن دوم هجری انقلاب سیاسی سترگی منجر به براندازی امویان گردید. با روی کار آمدن خلافت عباسی و نفوذ برمکیان و دیگر وزرای ایرانی جشن های ایرانی دوباره رونق یافت و فرهنگ ایرانی شکوفا شد. حکومت عباسیان حرمان بیار آورد و به آرمان مردم خیانت کرد و هیچ چیز جز خراج و مالیات های سنگین تر نصیب توده های محروم نشد.

جنبش حروفیه و دیگر نهضت های اجتماعی که عمدتا ریشه دهقانی و رنگ مذهبی داشتند، طی قرون متوالی بر علیه بهره کشی فتودالی به نبرد برخاستند و زمین لرزه های عظیمی در دوران خود ایجاد نمودند ولی به علت پراکندگی، خودانگیزگی، عدم آگاهی و تشکل طبقاتی، هیچیک از این شورش های دهقانی نتوانستند پیروزی نهایی و یا پایداری به کف آورند. انقلاب مشروطیت را می توان سرآغاز تحولی ژرف در این پوشش تاریخی به حساب آورد. در فرآیند این انقلاب بود که مردم ستمدیده ایران بر استبداد فتودالی استیلا می یابند. اما انقلاب مشروطیت نیز با تمامی عظمتش نتوانست نتایج مطلوب را به بار آورد.

از اوایل مشروطیت به بعد نوروز به همان شیوه ای که اکنون متداول است، برگزار می شد. با این تفاوت که سنت نامیمن

« حکایت »

په کشکی په پشمی

پوپانی گله را به صبرا برد به درفت گردوی تنومندی رسید از آن بالا رفت و به پیدن گرده مشغول شد که ناگهان گردباد سفتی در گرفت ، فواست فرود آید ، ترسید . باد شافه ای را که پوپان روی آن بود به این طرف و آن طرف می برد . دید نزدیک است که بیفتد و دست و پایش بشکند در حال مستاصل شد . از دور بقعه اماراده ای را دید و گفت : ای امام زاده گله ام نذر تو ، از درفت سالم پایین بیایم . قدری باد ساکت شد و پوپان به شافه قوی تری دست زد و جای پای پیدا کرده و خود را محکم گرفت و گفت : ای امام زاده خدا راضی نمی شود که زن و بچه من بیچاره از تنگی و خواری بمیرند و تو همه گله را صاب شوی نصف گله را به تو می دهم و نصفی هم برای خودم . قدری پایین تر آمد وقتی که نزدیک تنه درفت رسید گفت : ای امام زاده نصف گله را چطور نگهداری می کنی ؟ آنها را خودم نگهداری می کنم در عوض کشک و پشم نصف گله را به تو می دهم وقتی کمی پایین تر آمد گفت : بالاخره هم که بی مزد نمی شود کشک مال تو ، پشمش مال من به عنوان دستمزد وقتی باقی تنه را سرفورد و پایش به زمین رسید نگاهی به گنبد امام زاده انداخت و گفت : مرد حسابی چه کشکی په پشمی ؟ ما از هول خودمان یک غلطی کردیم غلط زیادیکه جریمه ندارد .

احمد شاملو - کتاب کوچه

«حاجی فیروز» بعد از تکوین و انکشاف مناسبات سرمایه داری و بحران منبعث از آن، بدان افزوده شده است. «حاجی فیروز» که ظاهراً خود را مبشر سرور نوروزی قلمداد می کند، در کوچه و برزن ها ظاهر می شود. او بر خود که تجسم عینی و عریان فلاکت و محرومیت جامعه سرمایه داریست اسم «حاجی» می نهد و با صفت «فیروز» سرنوشت اسفناک خود را می آراید. او که خریداری برای نیروی کار خود نمی یابد و هیچگونه چشم اندازی در فراروی خود نمی بیند بی هویتی اجتماعی خود را فریاد می کند. از مناسبات استثمارگرانه، یعنی از «ارباب خود» در «اشعارش» سخن می گوید. «حاجی فیروز» در بی هویتی خود تناقضات جامعه سرمایه داری را نمایان می سازد. حضور او از هیچ چیز جز فلاکت و بیکاری جامعه سرمایه داری حکایت نمی کند.

اگر رژیم پهلوی که آشفشان خشم خلق آن را چون پر کاهی از میان برد، بر آن بود که نوروز را به بارگاه خون آلود خود منتسب سازد و فرهنگ بالنده را دچار خواب انگیزی سرمایه داری کند، امروز جمهوری اسلامی که به راستی می باید از آن به عنوان جمهوری چوبه های دار یاد کرد، که ارزش های تاریک اندیشانه خود را از اعماق تاریخ خانه قرون وسطی بیرون می کشد، با فرهنگ ستیزی خود کمر به انهدام نه تنها فرهنگ غنی و پویا، بلکه تمامی مظاهر مدنیت بسته است. اما علیرغم تمام فراز و فرودها، نوروز که مظهر زاینده و پویندگی انسان و طبیعت و بیانگر آرمان های تحقق نیافته مردم محروم ایران است، همواره در برابر نامالایمات ها پایدار مانده است و هیچگاه جوهر واقعی خود را از دست نداده است.



۴۱ میلیون دختر و ۷۴ میلیون پسر در جهان برای زنده ماندن ناچار به انجام کارهای سخت و خطرناک هستند.





نوشته فدائی خلق

حمید مومنی

عاقبت تکامل

در فصل پیش داستان تکامل انسان را به اکتشاف مس کشاندیم و گفتگو را به همان جا ختم کردیم .

اکنون به تشریح چند مطلب ناگفته می پردازیم که ذکرش در "مقدمه تاریخ" ضرورت دار .

هنگام مطالعه تکامل جانداران و پیدایش انسان ، این سوال پیش می آید

که آیا انسان کنونی باز هم تغییر می نماید ، و به عبارت دیگر باز هم انسان تکامل بیولوژیک

خواهد کرد یا نه ؟

پرفسور «اوپارین» بینان گذار زیست شناسی نوین می گوید : " "

بسیار بعید است که آدمی در هزار سال اخیر ، از لحاظ بیولوژیک ،

تغییر یادی کرده باشد ، اما در همین مدت نسبت به طبیعت

چیرگی هایی بدست آورده که سابقه نداشته است . این چیرگی ها

نتیجه تکامل اجتماعی انسان است ، نه تکامل بیولوژیک انفرادی

او " او می افزاید : " راه بزرگ و مهم تکامل آدمی ، امروز دیگر

راه بیولوژیک نیست بلکه تکامل وی از طریق تغییرات شکل

اجتماعی ماده است " گفته «اوپارین» جوابی کاملاً روشن به

پرسش یاد شده ماست . هک چنان که پیدایش حیات دنباله

طبیعی تکامل بی جان بود ، پیدایش جامعه انسانی هم دنباله

حیات است . در گذشته ، حوادثی که در طبیعت می افتادسبب

دگرگونی موجود زنده میشد . به عبارت دیگر وقتی طبیعت تغییر

می کرد ، موجود زنده می بایست تغییر کند ، زیرا موجود زنده با

شکل سابق نمی توانست در شرایط جدید زیست نماید . همین

امر سبب تکامل بیولوژیک موجود زنده گردید . اما انسان اندیشه

ورز کنونی بی اراده در دست تغییرات طبیعت شکل عوض نمی

کند ، بلکه سعی می نماید که شرایط قابل زیست خود را ایجاد

کند . امروزه دیگر طبیعت نمی تواند انسان اندیشمند را به سادگی

تغییر دهد و با خود هم ساز نماید . بلکه این انسان است که شکل

طبیعت را دگرگون می سازد و با خود هم سازی می کند . انسان

کنونی با کمیتی غیر قابل قیاس با سایر حیوانات ، در سراسر

جهان پراکنده شده است و اکنون خیال دارد که پا را از پهنه ی

محدود زمین بیرون بگذارد و در فضای بی کران پراکنده شود .

بدون شک این کار فقط در سایه تکامل اجتماعی انجام گرفته و

می گیرد . هیچ حیوان دیگری قادر نیست که در همه جای زمین

زندگی کند و تعدادش ، چون انسان زیاد شود . فقط برخی از

حیوانات اهلی آن هم تنها با کمک انسان توانسته اند کمی زیاد

شوند . روشن است که انسان بدون لباس و آتش نمی توانست

مثلاً در سیبری و آلاسکا زندگی کند . هیچ پر و بالی هم که از

تکامل بیولوژیکی حاصل شده باشد ، قادر نبود او را به ماه و ناهید

پرواز دهد . این را هم می دانیم که فقط تکامل اجتماعی است که

به انسان کمک کرده تا چنین گسترده و دم افزون بر طبیعت

چیره شود . ولی باز هم ممکن است پرسیده شود که تکامل

اجتماعی دنباله تکامل بیولوژیک است . اما آیا می توان گفت که

تکامل بیولوژیکی انسان دیگر به کلی متوقف شده و انسان فقط

از طریق اجتماعی تکامل پیدا می کند ؟ پاسخ روشن این سوال را

نیز می توان از زبان «اوپارین» شنید : " هنگامی که شکل نوی

از حرکت ماده بوجود می آید ، اشکال قدیمی طبعاً به موجودیت

خود ادامه می دهند ، اما دیگر نقش قابل توجهی در تکامل ماده

ندارند . زیرا سرعت حرکت آنها نسبت به سرعت حرکت موین

بسیار ناچیز است " . بنابراین به گفته «اوپارین» کی توان گفت

که تکامل بیولوژیکی انسان بازهم ادامه خواهد یافت ، منتها

سرعت این تکامل نسبت به تکامل اجتماعی آنقدر کم است که

تقریباً می توان را به حساب نیاورد . تازه تغییرات بیولوژیکی انسان

تابع تکامل اجتماعی او شده است . «استرالوپیته کوس» در طول

یازده میلیون سال در نتیجه تکامل بیولوژیک ، به این نتیجه رسید

که اگه سنگ را بشکند ، لبه اش تیز می شود و کار آمدتر می

گردد . در صورتی که انسان در طی شش هزار سال کلنگ سنگی

و چوبی را به " لونا خود " و " آپولو " تبدیل کرده است . اگرچه

اختراعات و اکتشافات دو قرن اخیر توجه کنیم این مقایسه بسیار

جالب تر خواهد شد . این نکته بدیهی را نیز در جواب پرسشی که

ممکن است مطرح میشود یاد آوری کنیم که انسان به صورت

جامعه با طبیعت برخورد می کند ، نه بطور انفرادی . به عبارت

دیگر تکامل اجتماعی انسان تکامل جامعه است و جامعه به عنوان

یک واحد به حساب می آید . بنابراین فرد جدا شده از جامعه ،

تازه اگر جدا شدن فرد از جامعه ممکن باشد ، ملاک قضاوت ما

در این مورد نیست . داستان تکامل را تا آنجا که در حوصله این

کتاب بگنجد گفتیم . اکنون به بررسی دو پدیده انسانی هم زاد

انسان یعنی زبان و شعور پردازیم و " مقدمه تاریخ " را تمام

کنیم .

پیدایش زبان

گفتیم که تکامل عصبی «اسرالوپیته» تا بدان جا رسیده بود که

سنگ و چوب بردارد ، با آن از خود دفاع کند و نیز خوراک بدست

آورد . «اسرالوپیته کوس» ، مانند میمون های آدم نمای امروز ،

صداها ئی از گلوئی خود خارج می نمود که این صداها از چند نوع

انگشت شمار تجاوز نمی کرد . این صداها فریادهای غریزی بود

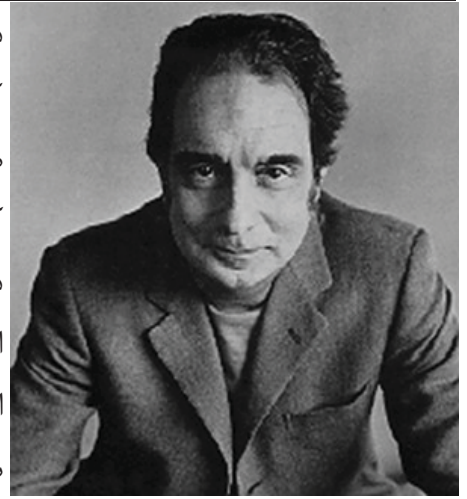


انتخاب شده اند . بدین جهت است که در زبان های مختلف به یکدیگر شباهت ندارند . البته فراموش نشود که شباهت برخی کلمات در زبان های مختلف دلیل خویشاوندی این زبان هاست . این خویشاوندی در اثر رابطه های اقتصادی - اجتماعی و فرهنگی جامعه های مختلف با یکدیگر بوجود آمد . نزدیک شدن و رابطه جامعه ها به یکدیگر زبان آنها را به هم شبیه و نزدیک کرده و گروه های زبانی را بوجود آورده است . گروه های بزرگ تر زبانی را بوجود آورده ، مانند زبان فارسی که از گروه زبان های هندو - ایرانی است و گروه زبان هندو - ایرانی نیز خود شاخه ای از گروه بزرگ زبان های هند و اروپائی است . این را نیز بگوییم که تا کنون زبان را فقط به عنوان یک دستگاه صوتی تلقی کردیم . در حالی که زبان ، به قول "پاولف" بطور کلی یک دستگاه "علائم مصنوعی" است و این علائم مصنوعی می تواند چیز دیگری به غیر از صورت هم باشد ، مانند زبان حرکتی که ناشی از حرکت دست و سر و بدن و غیره است . ولی آن چه که به عنوان زبان عمومیت دارد و نقش عظیمی در زندگی اجتماعی انسان بازی می کند ، یک دستگاه (سیستم) صوتی است که در مرحله ای خاص دارای خط نیز شده است . زبان های امروزی جهان ، با پیشرفت اجتماعی جامعه ای انسانی دم بدم تکامل می یابند و گسترده تر و تواناتر می شوند . طبیعی است که زبان های جوامع پیشرو گسترده تر ، تواناتر متکامل تر است . افزایش همه جانبه ارتباطات بین جوامع انسانی سبب نزدیک شدن زبان ها به هم و نفوذ آنها در یکدیگر می شود . این جریان (پروسه) در آینده ای بالنسبه دور ممکن است سبب ایجاد زبانی جهانی گردد . البته این جریان (پروسه) به معنی ماندن یک زبان و از بین رفتن بقیه زبان ها نیست ، بلکه عبارت است از ادغام تمام زبان ها در یکدیگر بر مبنای مرکزیت زبان های رشد یافته تر و متکامل تر . چنان که یاد شد این جریان (پروسه) طولانی تر از آن است که در یک یا چند دهه ی دیگر به انجام برسد . (ادامه دارد)

که به هنگام ترس ، خشم ، خوشحالی و احتمالا چند حالت دیگر از گلوئ او خارج می شد . چون «استرالوپیتته پوس» به صورت گله زندگی می کرد ، به این صداها نیاز بدین وسیله سایر گله های خود را به کمک می کشانید . گفتیم که «پینه کانتروپوس»، برخلاف «استرالوپیتته کوس»، سنگ را تغییرات شکل می داد و بکار می برد ، یعنی ابزار سازی می کرد . پیداست که ساختن ابزار و دسته جمعی بکار بردن آن نیاز به صدای های (الفاظ) گوناگون تری داشت . یعنی در واقع استعمال دسته جمعی ابزار انسان را مجبور کرد که کلمه را خلق کند و بالاخره این کار را هم کرد . کلمه های ابتدائی به فریادهای بریده بریده و طبیعی شباهت داشت . پس از پایان سپیده دم پارینه سنگی که نخستین تبر دستی بوجود آمد ، لزوم کلمه بیشتر شد ، زیرا که تبر دستی احتیاج به نام داشت . کار کردن دسته جمعی با آن و نیز ساختن آن هم به کلمات دیگر نیاز داشت . هنگام انشعاب ابزار سنگی (دوره ی پارینخ سنگی میانه) باز هم لزوم کلمه بیشتر شد ، زیرا که ابزارهای گوناگون سنگی بوجود آمد و این ابزارها بدون نام های جداگانه و مشخص نه می توانستند به کار روند و می توانستند ساخته شوند . کار کردن با این ابزارها احتیاج به کلمات و ختی جملاتی داشت . البته روشن کردن این مساله که جمله ، بدان صورت که منظور ماست ، چگونه شکل گرفته ، کاری بس مشکل است ولی می توان گفت که کلمات ابتدائی کار جمله را انجام می دادند . یعنی بیان یک کلمه ابتدائی با حالتی که همراه آن بوده ، خود به تنهایی مقصود را می رساننده . پیچیده شدن روابط انسان با ابزار و اشای پیرامون او سبب خلق جمله های چند کلمه ای و پیچیده گردید . پیدایش برخی از کلمات ابتدائی شکلی کاملا طبیعی داشته است . این مطلب را می توان از کاوش در کلمات امروزی زبان های مختلف کشف کرد . مثلا "مادر" در زبان های مختلف دنیا به شکلی تقریبا مشابه وجود دارد مانند : مادر (در فارسی) مادر (در انگلیسی) موتر (در آلمانی) مات (در روسی) مر (در فرانسه) ام (در عربی) ماما و مامان (در زبان کودکان ایرانی) مامی (در زبان کودکان ایرانی) البته این امر دلیل خویشاوندی این زبانها (به استثنای عربی) با یکدیگر هم هست ، ولی دلیل اصلی آن این است که کلمه مادر ، کلمه بسیار طبیعی است و از نیاز کودک به مکیدن پستان مادر و صدایی که هنگام بیان این نیاز از کودک شنیده می شود ناشی می گردد . لازم به یاد آوری است که کلمه "مه مه" به معنی پستان نیز (در زبان کودکان) به کلمه ی "ماما" شباهت بسیار زیادی دارد . همچنان گفتیم ، برخی از کلمات ابتدائی شکل بسیار طبیعی داشته اند . اما بیشتر کلمات ابتدائی و بعدی به طور اتقاقی

کودکان در معدن ها. کارگاه های کوچک صنعتی و کارهای ساختمانی سخت و در شرایط دشوار و بسیار خطرناک مورد ستم و استثمار قرار میگیرند.





داستانی برگرفته از
کتاب: شاه گوش
میکند نوشته ایتالو
کالوینو
درباره نویسنده:
ایتالو کالوینو ۱۵
اکتبر ۱۹۲۳ در
سانتیاگو دِلاس

وگاس در کوبا به دنیا آمد. وی نویسنده، خبرنگار، منتقد و نظریه پرداز ایتالیایی است که فضای انتقادی آثارش باعث شده او را یکی از مهم ترین داستان نویس های ایتالیا در قرن بیستم بدانند. کالوینو ۱۹ سپتامبر ۱۹۸۵ بر اثر خونریزی مغزی در سیه‌نا ایتالیا درگذشت.

وی تا پنج سالگی در کوبا ماند، سپس به همراه پدر و مادرش که هر دو گیاه‌شناس بودند به ایتالیا رفت و بیشتر زندگی خود را همان‌جا سپری کرد.

کالوینو تا هجده سالگی در سان‌رمو ماند، سپس، در سال ۱۹۴۱ به تورین رفت. در سال ۱۹۴۳ به نهضت مقاومت ایتالیا و بریگاد گاریبالدی، و پس از آن به حزب کمونیست ایتالیا پیوست، کالوینو در سال ۱۹۵۰ به اتحاد جماهیر شوروی سفر کرد. در دهه پنجاه کالوینو به نوعی تخیل ادبی‌تر نزدیک به حکایت‌های پندآمیز گرایش پیدا کرد که در آن هجو اجتماعی و سیاسی با تفننی طنزآمیز همراه است. چند کتاب از جمله شوالیه ناموجود و مورچه آرژانتینی را منتشر کرد و با نشریات کمونیستی و مارکسیستی همکاری کرد، تا این که در سال ۱۹۵۷ به شکل غیرمنتظره‌ای از حزب کمونیست کناره‌گیری کرد و نامه استعفايش در نشریه «لونیتا» چاپ شد. کتاب بارون درخت‌نشین هم در همین سال منتشر شد.

کالوینو با دعوت بنیاد فورد به آمریکا سفر کند و شش ماه آنجا بماند. کالوینو چهار ماه از این شش ماه را در نیویورک گذراند و به گفته خودش کاملاً تحت تأثیر دنیای جدید قرار گرفت. در این مدت با ایستر جودیت سینگر هم آشنا شد، که چند سال بعد در سفری به کوبا، در هاوانا با او ازدواج کرد. کالوینو در این سفر به

زادگاهش کوبا نیز رفت و با ارنستو چه گوارا هم دیدار کرد. کالوینو ۱۹ سپتامبر ۱۹۸۵ بر اثر خونریزی مغزی در سیه‌نا ایتالیا درگذشت.

کتابهای ایتالو کالوینو: راه لانه عنکبوت، شوالیه ناموجود، ویکنت دوشقه، افسانه‌های ایتالیایی، شاه گوش می‌کند، اگر شبی از شب‌های زمستان مسافری، کمدهای کیهانی، بارون درخت‌نشین، شش یادداشت برای هزاره بعدی، چرا باید کلاسیک‌ها را خواند و...

شهری بود که همه اهالی آن دزد بودند. شبها پس از صرف شام، هرکس دسته کلید بزرگ و فانوس را برمی داشت و از خانه بیرون میزد؛ برای دستبرد زدن به خانه یک همسایه. حوالی سحر با دست پر به خانه برمی گشت، به خانه خودش که آنرا هم دزد زده بود. به این ترتیب، همه در کنار هم به خوبی و خوشی زندگی میکردند؛ چون هرکس از دیگری می دزدید و او هم متقابلاً از دیگری، تا آنجا که آخرین نفر از اولی می دزدید. دادو سندهای تجاری و به طور کلی خرید و فروش هم در این شهر به همین منوال صورت می گرفت؛ هم از جانب خریدارها و هم از جانب فروشنده‌ها. دولت هم به سهم خود سعی می کرد حق و حساب بیشتری از اهالی بگیرد و آنها را تیغ بزند و اهالی هم به سهم خود نهایت سعی و کوشش خودشان را می کردند که سر دولت را شیره بمالند و نم پس ندهند و چیزی از آن بالا بکشند؛ به این ترتیب در این شهر زندگی به آرامی سپری می شد. نه کسی خیلی ثروتمند بود و نه کسی خیلی فقیر و درمانده. روزی، چطورش را نمی دانیم؛ مرد درستکاری گذرش به شهر افتاد و آنجا را برای اقامت انتخاب کرد. شبها به جای اینکه با دسته کلید و فانوس دور کوچه‌ها راه بیفتد برای دزدی، شامش را که می خورد، سیگاری دود می کرد و شروع می کرد به خواندن رمان. دزدها می آمدند؛ چراغ خانه را روشن می دیدند و راهشان را کج می کردند و میرفتند.

اوضاع از این قرار بود تا اینکه اهالی، احساس وظیفه کردند که به این تازه وارد توضیح بدهند که گرچه خودش اهل این کارها نیست، ولی حق ندارد مزاحم کار دیگران بشود. هرشب که در خانه می ماند، معنی این بود که خانواده ای سر بی شام زمین

تعیین و پورساتتهای هر طرف را هم مشخص کردند: آنها البته هنوز دزد بودند و در همین قرار و مدارها هم سعی میکردند سر هم کلاه بگذارند و هر کدام از طرفین به نحوی از دیگری چیزی بالا میکشید و آن دیگری هم از اما همانطور که رسم اینگونه قراردادهاست، آنها که پولدارتر بودند و ثروتمندتر و تهیدستها عموماً فقیرتر میشدند. عده ای هم آنقدر ثروتمند شدند که دیگر برای ثروتمند ماندن، نه نیاز به دزدی مستقیم داشتند و نه اینکه کسی برایشان دزدی کند. ولی مشکل اینجا بود که اگر دست از دزدی میکشیدند، فقیر میشدند؛ چون فقیرها در هر حال از آنها میدزدیدند. فکری به خاطرشان رسید؛ آمدند و فقیرترین آدمها را استخدام کردند تا اموالشان را در مقابل دیگر فقیرها حفاظت کنند، اداره پلیس برپا شد و زندانها ساخته شد. به این ترتیب، چند سالی از آمدن مرد درستکار به شهر نگذشته بود که مردم دیگر از دزدیدن و دزدیده شدن حرفی به میان نمیآوردند. صحبتها حالا دیگر فقط از دارا و ندار بود؛ اما در واقع هنوز همه دزد بودند. تنها فرد درستکار، همان مرد اولی بود که ما نفهمیدیم برای چه به آن شهر آمد و کمی بعد هم از گرسنگی مرد.

می دانیم که برای درمان ناخوشی ها اول باید علت آن را پیدا کرد. مثلا دکترا برا معالجه ی مریض هایشان اول دنبال میکروب آن مرض می گردند و بعد دواي ضد آن میکروب رابه مریض هایشان می دهند. برای از بین بردن ناخوشیهای اجتماعی هم باید همین کار را کرد... کتابهایی که ما را فقط سرگرم میکنند و فریب می دهند. به درد پاره کردن می خورند... قصه خواندن تنها برای سرگرمی نیست. بدین جهت من هم میل ندارم که بچه های فهیمده قصه های مرا تنها برای سرگرمی بخوانند.

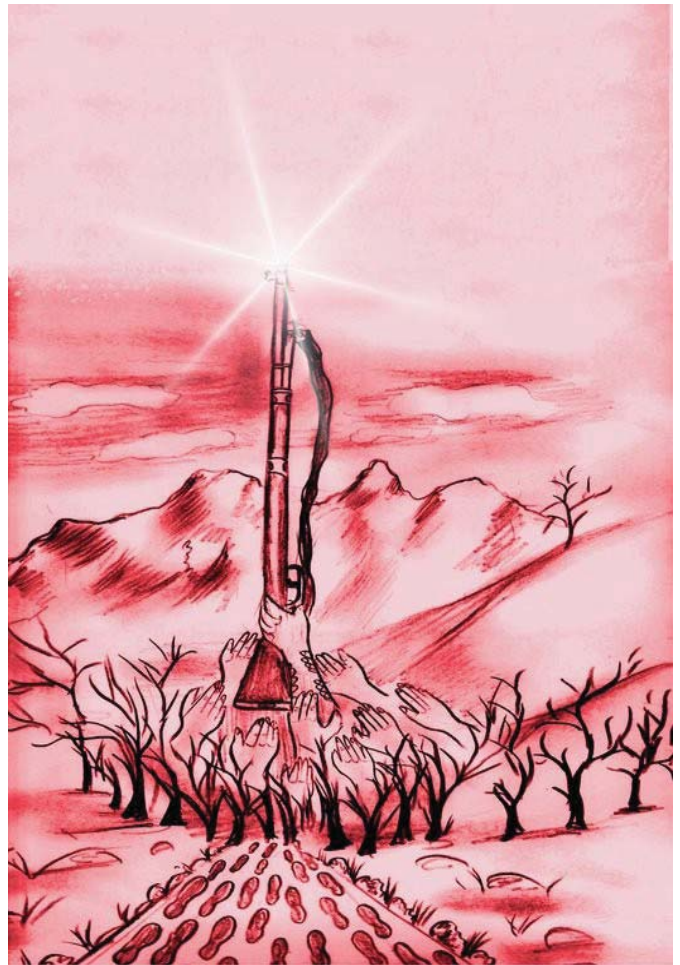
معلم سرخ زندگی صمد بهرنگی

می گذارد و روز بعد هم چیزی برای خوردن ندارد. بدین ترتیب، مرد درستکار در برابر چنین استدلالی چه حرفی برای گفتن می توانست داشته باشد؟ بنابراین پس از غروب آفتاب، او هم از خانه بیرون میزد و همانطور که از او خواسته بودند، حوالی صبح برمی گشت؛ ولی دست به دزدی نمیزد. آخر او فردی بود درستکار و اهل اینکارها نبود. می رفت روی پل شهر می ایستاد و مدتها به جریان آب رودخانه نگاه می کرد و بعد به خانه برمی گشت و می دید که خانه اش مورد دستبرد قرار گرفته است. در کمتر از ۱ هفته، مرد درستکار دار و ندارد خود را از دست داد؛ چیزی برای خوردن نداشت و خانه اش هم که لخت شده بود. ولی مشکل این نبود. چرا که این وضعیت البته تقصیر خود او بود. نه! مشکل چیز دیگری بود. قضیه از این قرار بود که این آدم با این رفتارش، حال همه را گرفته بود! او اجازه داده بود دار و ندارش را بدزدند بی آنکه خودش دست به مال کسی دراز کند. به این ترتیب، هر شب یک نفر بود که پس از سرقت شبانه از خانه دیگری، وقتی صبح به خانه خودش وارد میشد، میدید خانه و اموالش دست نخورده است؛ خانه ای که مرد درستکار باید به آن دستبرد میزد.

به هر حال بعد از مدتی به تدریج، آنهایی که شبهای بیشتری خانه شان را دزد نمیزد رفته رفته اوضاعشان از بقیه بهتر شد و مال و منالی به هم می زدند و برعکس، کسانی که دفعات بیشتری به خانه مرد درستکار (که حالا دیگر البته از هر چیز به درد نخوری خالی شده بود) دستبرد میزدند، دست خالی به خانه برمیگشتند و وضعشان روزبه روز بدتر میشد و خود را فقیرتر میافتند. به این ترتیب، آن عده ای که موقعیت مالیشان بهتر شده بود، مانند مرد درستکار، این عادت را پیشه کردند که شبها پس از صرف شام، بروند روی پل چوبی و جریان آب رودخانه را تماشا کنند... این ماجرا، وضعیت آشفته شهر را آشفته تر میکرد؛ چون معنیش این بود که باز افراد بیشتری از اهالی ثروتمندتر و بقیه فقیرتر میشدند. به تدریج، آنهایی که وضعشان خوب شده بود و به گردش و تفریح روی پل روی آوردند، متوجه شدند که اگر به این وضع ادامه بدهند، به زودی ثروتشان ته میکشد و به این فکر افتادند که ” چطور است به عده ای از این فقیرها پول بدهیم که شبها به جای ما هم بروند دزدی“. قراردادهای بسته شد، دستمزدها



بمناسب ۱۹ بهمن سالروز رستاخیز سیاهکل



۴۱ یک سال قبل در روز ۱۹ بهمن ۱۳۴۹ پرچم سرخی که در سیاهکل برافراشته شد. فریاد اعتراض کارگران و زحمتکشان و فوران خشم توده های زحمتکش مردم بر علیه حاکمیتی بو که پاسدار یکی از ارتجاعی ترین نظامهای سیاسی زمانه خود بشمار میرفت. حکومتی که با ترور و خفقان و با ایجاد ترس و وحشت در میان مردم با اعمال خشن ترین شیوه های سرکوب در برابر کوچکترین حرکتها و اعتراضات توده ای، کوشش می کرد تا نظم و امنیت موجود را حفظ کرده و ایران را با ثبات ترین حلقه زنجیره امپریالیسم قرار دهد. نظامی که سنگ بنای سیاست اش تشدید استثمار و غارت و چپاول توده های کارگر و رنجدیده مردم بسود سرمایه داران و انحصارات امپریالیستی و تبدیل ایران به یکی از مهمترین پایگاه های سیاسی و نظامی امپریالیسم در منطقه خاورمیانه و خلیج فارس تشکیل میداد و در یک چنین فضای اقتصادی اجتماعی و سیاسی رفقای ما با حداقل امکانات با حماسه سیاهکل جنبشی را پایه گذاری کردند که در اعماق طبقه کارگر و توده ها نفوذ کرد و تا کنون نیز ادامه دارد.

عملیات سیاهکل چگونه آغاز شد
بعد از سالها تلاش و کوشش عده ای انقلابی و کمونیست در یکی از روزهای سرد زمستان ۱۳۴۹، ۱۹ بهمن ماه یک واحد از فدائیان خلق بمنظور آغاز مبارزه مسلحانه از جنگل های شمال به خاطر اتفاقی پیش بینی نشده با حمله به پاسگاه ژاندارمری سیاهکل موجودیت سازمان چریکهای فدائی خلق ایران را اعلام کردند. عملیات سیاهکل که در دل تاریخ زمانه شعله های فروزانی بر افروخت که هنوز هم گرمای آن الهام بخش مبارزان راه آزادی و سوسیالیسم است. محصول اقدام مشترک دو گروه از مبارزینی بود که سالها قبل از آن در جستجوی راهی برای برون رفت جنبش کمونیستی و آزادیخواهانه از بن بستی بودند که بخاطر جو سرکوب و خفقان از یکسو و سازشکاریها و بی عملی های احزاب و سازمانهای سیاسی از سوی دیگر، در آن گرفتار شده بود. یکی از این گروه گروه معروف به جزنی - ظریفی و دیگری به گروه پویان و احمدزاده شهرت داشت. عملیات مسلحانه سیاهکل محصول سالها گفتگو و تبادل نظر این دو گروه بود که نخستین بار تحت نام چریکهای فدائی خلق ایران بعد از حماسه سیاهکل اعلام موجودیت کردند. از گروه رفیق جزنی ظریفی (که قبلا در سال ۴۶ رفیق جزنی و یارانش دستگیر شده بودند) تعداد اندکی باقیمانده بود که توسط رفیق حمید اشرف سازماندهی شده بودند و در سال ۴۸ با برگشتن رفیق صفایی فراهانی یکی از اعضای قدیمی گروه از فلسطین این گروه تقویت و بهداشتها به گروه جنگل معروف شد. هم زمان با تقسیم نیروهای این گروه به گروه کوه و شهر و ارتباط آنها با گروه رفقا احمدزاده و پویان عملیات جنگهای شمال نیز طرح ریزی شد. در این زمان یعنی پائیز سال ۱۳۴۷ گروه جنگل بعد از ضربه رفقا جزنی و یارانش با ۸ کادر سازمان داده شد و به فاصله کمتر از ۲ ماه تعداد آنها به ۲۳ نفر افزایش یافت. در شهریور ۱۳۴۹ گروه کوه برای عملیات بعد از یک تدارک سخت و سنگین عازم جنگلهای شمال شد اما بدلائل امنیتی شروع عملیات طبق تاریخ پیشبینی شده انجام نشد و عملیات به تعویق افتاد. اما بهمن ماه همان سال ابتکار عمل جهت انجام عملیات در زمانی تعیین شده از دست رفقا خارج شد. چرا که در این ماه ساواک رژیم شاه حمله ای

گسترده و تدراک شده در فاصله ۲۴ ساعت بیش از هشت نفر از رفقا و پایه گذاران سازمان دستگیر شدند . در روز اول حمله ۳ نفر در گیلان و ۵ نفر در تهران دستگیر و به زیر شکنجه برده شدند . رفیق هوشنگ نیری از گروه جنگل بیش از آغاز عملیات دستگیر میشود ، رفیق هادی بنده خدا لنگرودی که از دستگیری هوشنگ بی خبر بود به سراغ او میرود و در خانه ای که رفیق در آن نیروهای ساواک مواجه و بعد از درگیری مسلحانه به اسارت در میاید . و با این ضربه گروه به ۸ نفر تقلیل مییابد . و هم زمان ۲ رفیق دیگر در تهران ضربه میخورند . در یک چنین شرایط و اوضاع و احوالی بود که روز ۱۹ بهمن ماه اعضای گروه کوه به پاسگاه ژاندارمری حمله میکنند در این زمان شاید هیچ کس باور نمیکرد که در مقابل اقدام مسلحانه رفقا جنگل رژیم شاه به چنان عکس العملی دست بزند که تا آن موقع بیسابقه و باور نکردنی بود . اما تاریخ نشان داد که اقدامات گسترده و سرکوبگرانه رژیم پریبراه هم نبوده است چرا که اقدام انقلابی رزمندگان سیاهکل آتش خشم فروخته در دل مردم را شعله و تر کرد به نحو باورنکردنی شور و شوق مبارزه برای آزادی و عدالت اجتماع را در قلوب جوانان جاری ساخت به همین خاطر بود که رژیم شاه با صلاح دید اربابان امپریالیست خود برای سوکوب انقلابیون سیاهکل هزاران نیروی نظامی و کل ساواک جهنمی خود را بسیج کرد . ژنرال اویسی که در آن زمان فرمانده کل ژاندارمری کشور بود شخصا در سیاهکل ستاد عملیاتی تشکیل داد و غلامرضا پهلوی برادر شاه ، در سمت ناظر و هماهنگ کننده عملیات سرکوب انقلابیون سیاهکل وارد صحنه شد .

بدین ترتیب هزاران نیروی نظامی و ساواکی با آخرین مدل تجهیزات نظامی به سیاهکل اعزام شدند . و جنگل های سیاهکل به میدان رزم انقلابی ۹ فدائی با هزاران نیروی نظامی و ماموران ساواک تبدیل شد . طی دو روز نبرد خونین ، رفقا مهدی اسحاقی و رحیم سمعی به شهادت رسیدند و ۷ نفر دیگر دستگیر و به شکنجه گاه های ساواک اعزام شدند . اما بکار گیری شکنجه های وحشیانه دشمن کاری از بیش نبرد و سحرگاه ۲۷ اسفند ۱۳۴۹ به حکم دادگاه های نظامی و فرمایشی شاه ۱۳ فدایی سرافرازانه در برابر جوخه های اعدام قرار گرفتند و در راه آزادی

برابری و سوسیالیزم جان خویش را فدا کردند . این ۱۳ فدائی عبارت بودند از رفقا علی اکبر صفایی فراهانی ، هادی بنده خدا لنگرودی ، اسماعیل معینی عراقی ، جلیل انفرادی ، ناصر صیف دلیل صفایی ، محمد علی محدث قندچی ، عباس دانش بهزادی ، غفور حسن پور ، اسکندر رحیمی مسچی ، هادی فاضلی ، هوشنگ نیری ، شجاع الدین واحمد فرهودی . بعد از دستگیرهای تهران و اعدام جمعی رفقا رژیم ددمنش شاه با بسیج نیروهای سرکوبگر خود و با براه انداختن کارزار تبلیغاتی وسیع تلاش کرد تا چنین وانمود کند که جنبش نوین کمونیستی را در نطفه خفه کرده است . اما این جنبش نه تنها در نطفه خفه نشد بلکه با پیوستن صدها و هزاران انسان آگاه و مبارزه به صفوف آن هشت سال تمام و تا قیام توده های رنج دیده مردم و فرار شاه یک لحظه از مبارزه باز نایستاد و صدها شهید تقدیم راه آزادی و سوسیالیسم خود نمود ، درست در هشتمین سالگرد برگزاری مراسم یاد بود سیاهکل بود که جرعه قیام باز هم بوسیله همین فدائیان زده شد و مراسم برگزاری سالگرد سیاهکل در بهمن ۱۳۵۷ به نقطه قیام عمومی توده ها و سرنگونی رژیم سلطنتی تبدیل شد .

از ۱۹ بهمن ماه تا قیام ۵۷ تاکنون که چهل و یکمین سالگرد حماسه سیاهکل را گرامی میداریم هزاران فدائی در راه آرمانهای انسانی و در راه آزادی سوسیالیسم پیکار کردند . در این پیکار سخت و سترگ بسیاری از رفقای ما در شهرها و روستاها و در کارخانه ها و مزارع در دفاع از منافع توده های رنج و کار و برای بدست آوردن آزادی و سوسیالیسم از هیچ تلاشی دریغ نکردند بسیاری از یاران ما در شکنجه گاه ها و زندانهای بر سر آرمان خود ایستادند و هزاران نفر از آنها جان برسر پیمان خود با مردم کارگر و زحمتکش نهادند و همانا در پرتو این رزم عاشقانه و پیکار صادقانه است که سازمان ما در تاریخ سیاسی و اجتماعی دهه های اخیر به یک نیروی اجتماعی و تاریخی مهم و موثر تبدیل شد . رژیم جمهوری اسلامی طی نزدیک به ۲۵ سال تمام نیرو و توان خود را به کار گرفت تا کار ناتمام رژیم سلطنتی را به سر انجام برساند هزاران نفر از فدائیان خلق بار دیگر به زندانها ، شکنجه گاه ها و میدانهای تیر روانه شدند . اما علیرغم اعمال

چگونه ۸ مارس ، روز جهانی زن بوجود آمد!

صد و چهار سال پیش در ۸ مارس ۱۹۰۸ ، هزاران تن از زنان کارگر و زحمتکش صنایع نساجی و دوزندگی امریکا در شهر نیویورک ، ضمن بر پا داشتن تظاهرات اعتراضی عظیم ، پایان بخشیدن به قوانین وحشیانه ۱۲ ساعات کار روزانه برای زنان ، افزایش دستمزد ، کم کردن ساعات کار ، بدست آوردن حق رای و لغو کار کودکان را خواستار گردیدند . این تظاهرات باشکوه که نقطه عطفی در تاریخ مبارزات زنان برای کسب حقوق برابر با مردان بشمار می آید ف نخستین جرقه ای بود که در تداوم خود منجر به تثبیت حق رای برای زنان امریکا گردید. تظاهرات مذکور نه تنها در آمریکا مورد حمایت هزاران زن زحمتکش و مبارز دیگر قرار گرفت بلکه در سایر مناطق جهان نیز موج حمایت انقلابی انبوه زنان کارگر و مبارز را در پی داشت . چند سال بعد از این روز یعنی در سال ۱۹۱۰ کنفرانس بین المللی زنان ، به پیشنهاد انقلابی کمونیست و مبارز مشهور آلمانی کلارا زتکین هشتم مارس را بعنوان روز جهانی زن نامگذاری کرد ، این نام گذاری همچنین به پاس گرامیداشت مبارزات زنان زحمتکش امریکا و نیز برای پشتیبانی از مبارزات کلیه زنان زحمتکش و ستم دیده سراسر جهان صورت گرفت ، کنفرانس به تمامی زنان جهان فراخوان داد تا هر ساله در این روز جشن همبستگی برپا دارند و علیه بیادگریهائی که در جامعه سرمایه داری نسبت به آنان روا می شود به خیابانها بریزند و سرود اتحاد و مبارزه در راه رهایی از قید و بند بردگی را سر دهند . از آن هنگام تا کنون روز جهانی زن همه ساله در بسیاری از کشورهای جهان توسط نیروهای مترقی و انقلابی جشن گرفته میشود . در این روز زنان و مردان مبارز ، در صفوف یکپارچه خود بر ضرورت رهایی از یوغ سرمایه داری که سرمنشاء تمامی اشکال توحش ، سرکوب ، تحقیر و بی حقوقی انسانها از جمله زنان است پای می فشارند . در ایران نیز همچون سایر کشورهای جهان ، علیرغم تمام محدودیتهای رژیم مذهبی و قرون وسطائی جمهوری اسلامی ، این روز تاریخی توسط زنان انقلابی و نیروهای مترقی با اعتراض به تبعیض جنسی و ستم و استثمار جشن گرفته میشود .

نشریه په ره سیلکه نیز به سهم خود این روز تاریخی را به تمام زنان مبارز و آگاه ، زنان کارگر و زحمتکشی که در بدترین شرایط کار برای سیر کردن شکم خود و فرزندانشان مشغول کار هستند شاد باش می گوید .

وحشیانه ترین سرکوبها بر علیه فدائیان ، این رژیم نیز در اجرای اهداف شوم خود توفیق نیافت و باشکست مواجه شد و فدائیان در طول این ۴۱ سال علیرغم فراز و نشیب های بسیار و برغم رفیقان نیمه راه و اشتباهات و انحرافات عارض بر آن اینک با متحد شدن کمونیست های این جنبش و با درس گیری از پیروزیها و شکست های گذشته پرچمی را که در سیاهکل برافراشته شده بود همچنان در اهتزاز نگه داشته است ۴۱ سال پس از بنیان گذاری سازمان اینک با کوله باری از تجربه ایستاده ایم و خود را در برابر وظایفی میبینیم که شرایط بسیار حساس زمان کنونی در برابرمان قرار داده است و ما بر مسئولیتی که برگردن داریم آگاهییم و پرچمی را که در سیاهکل برافراشته شد هرگز بر زمین نخواهیم گذاشته . در چهل و یکمین سالگرد بنیانگذاری سازمان جای دارد تا یاد و خاطره همه آزاد مردان و آزاد زنانی را که در این سالهای سیاه پرچم مبارزه برای آزادی و سوسیالیسم را برافراشته نگهداشتند و در این راه گرمی ترین گوهر هستی خود را فدا کردند ، گرمی داریم . راهی که سپری کرده ایم بشناسیم و از آن درس بگیریم . اینک به یاد بود سالگرد بنیانگذاری سازمان اولین اطلاعیه آنرا در زیر میاوریم :

نخستین اعلامیه چریکهای فدائی خلق

هر جا ظلم هست مقاومت و مبارزه هم هست ما فرزندان انبوه زحمتکشانی هستیم که در طول صدها سال با افشاندن خون شان بما یاد داده اند که چگونه میتوان به آزادی و زندگی شرافتمندانه دست یافت . مبارزه چریکی شروع شده است . در تبریز چریکها به یک پاسگاه کلانتری حمله کردند و یک قبضه مسلسل به غنیمت گرفتند ... در سال گذشته بیش از ۴۰ بانک در سراسر کشور ، خصوصا در تهران توسط چریکها مورد حمله مسلحانه قرار گرفت و میلیونها تومان پولی که از ما دزدیده شده ، مصادره شد و مورد استفاده مبارزه انقلابی قرار گرفت . یورش قهرمانه چریکهای از جان گذاشته به پاسگاه سیاهکل در گیلان به روشنی تمام نشان میدهد که مبارزه تنها راه آزادی مردم ایران است . ما چریکهای فدائی خلق با حمله به پاسگاه کلانتری قلهک و اعدام فرسیو جنایتکار نشان دادیم که راه قهرمانانه سیاهکل را ادامه خواهیم داد



آپارتاید (apartheide)

این واژه ی انگلیسی یکی از اشکال وحشیانه ی تبعیض نژادی را بیان میکند و در اصل عبارتست از سیاست تبعیضی که نژاد پرستان کشور جمهوری آفریقای جنوبی علیه اکثریت سیاهپوست بومی و هندیان آن کشور اعمال می کنند . از نظر لغوی بمعنای مجزا و جدا نگهداشتن است . آپارتاید یعنی جدا نگهداشتن افراد متعلق به نژادهای غیر سفید ، مجبور کردن آنها به اقامت در محلات و استانهای خاص ، محروم کردن آنها از کلیه ی حقوق سیاسی و امکان تحصیل و پیشرفت . در مناطقی که سیاهپوستان مجبوره اقامت در آن می شوند و حق خروج از آنرا ندارند حداقل امکانات زندگی نیز موجود نیست . بر اثر مبارزه ی مردم و همچنین اقدامات دول سوسیالیستی و دول کشورهای آسیائی و آفریقائی ، رسماً آپارتاید غیر قانونی شناخته شده و سازمان ملل متحد قطعنامه های چندی علیه آن تصویب کرد و آپارتاید را نقض صریح و خشن حقوق بشر دانسته است . ولی بر اثر سیاست دول امپریالیستی که خود ریشه و سرچشمه ی نژاد پرستی و استثمار و نواستثمار هستند ، همچنان این شیوه ی ضد انسانی و خشن تبعیض نژادی حکمفرماست .

آپولیتیسیم (apolitisme)

یعنی روش لاقیدانه نسبت به سیاست و خود داری از شرکت در جریان سیاسی ، از داشتن مشی صریح سیاسی . این واژه از ریشه پولیتک بمعنای سیاست پیشوند با مفهوم نفی ترکیب شده است لاقیدی و بی اعتنائی نسبت به حیات سیاسی و احتراز از آن عمدا در رژیمهای سرمایه داری بین توده های مردم رواج داده میشود . عدم شرکت در امور سیاسی و عدم توجه بحیات اجتماعی و سیاسی ناشی از آنست که زمانداران کشورهای سرمایه داری سعی میکنند با همه وسائل توده ها را در عقب ماندگی ایدئولوژیک نگاهدارند و توجه آنها را از مسائل میهن و اجتماع خود بمطالب بکلی فرعی و زندگی روزمره و مسائل شخصی منحرف سازند . یک علت دیگر آپولیتیسیم یعنی

روش لاقیدانه نسبت به سیاست ، همچنین سرخوردگی برخی اقشار از سیاست دول و احزاب حاکم و وعده های تو خالی آنها و سپس عمل نکردن آنهاست . این روش ، همچنین از طریق اعمال فشار بشکل ممنوع کردن شرکت در سیاست برای اقشار خاص اجتماعی بزور ، اجرا میشود . لاقیدی نسبت به سیاست و مسائل میهنی و طبقاتی و اجتماعی کاملاً بسوده محافل زمامدار مرتجع ضد خلقی است . زیرا زحمتکشانشان را از نبرد بخاطر خواستههای خود ، از مبارزه طبقاتی ، از شرکت در تعیین سرنوشت خود دور میکند . در حقیقت نمیتوان در جامعه زندگی کرد و در سیاست مداخله نداشت . عدم توجه بامور سیاسی خود کمک به سیاست محافل حاکمه ضد خلقی است و عملاً بیک سیاست مضر ، بیک سیاست بد ، بیک سیاست ارتجاعی مبدل میشود .

رادیکالیسم (radicalisme)

رادیکال در لغت بمعنای اساسی ، بنیادی و ریشه است . رادیکالیسم در مفهوم عام بمعنای مشی کسانیت که طرفدار اقدامات قطعی هستند . در اصطلاح رایج ، رادیکالیسم بورژوازی نیز وجود دارد و آن به یک جریان گفته میشود که در آغاز برنامه ی خود مطالبات جدی و خواستههای اصلاحاتی و دمکراتیک در چارچوب دوران سرمایه داری مطرح میکرده است و در واقع بیانگر منافع قشرهای خرده بورژوازی بوده است . در زمان حاضر احزابی که در کشورهای امپریالیستی واژه ی رادیکال را بدنبال نام خود یدک میکشند اغلب به حربه ای در دست محافل انحصاری بدل شده و در هر صورت عجز خود را از ایجاد تغییرات واقعا دمکراتیک ثابت کرده اند . در مفهوم عام همچنان واژه ی رادیکال بمعنای بنیادی و قاطع بکار میرود مثلاً در عبارت «ماخواهان تحولات رادیکال هستیم» و یا «که فلان مسئله احتیاج به تغییرات رادیکال دارد» که بمعنای قاطع ریشه ای و بنیادی است .

www.facebook.com/regaygal

روزا لوکزامبورگ: "آزادی"

بدون برابری استثمار است"



او از یک طرف یک نظریه پرداز بزرگ بود و از جانب دیگر انسانی که در غم بیخامان ها بود که در سرک ها از سردی در عذاب بودند - او هر دو در یک زمان واحد بود! بیش از ۲۰ هزار

تن به تاریخ ۱۱ ام جنوری در برلین گرد هم آمدند تا از ۹۰ امین سالروز قتل روزا لوکزامبورگ و کارل لیکنیشت بنیانگذاران حزب سوسیالیستی آلمان تجلیل نمایند. به تاریخ ۱۵ ام جنوری سال ۱۹۱۹ هر دو به وسیله سربازان گرفتار شدند و اندکی بعد از آن به قتل رسیدند. خانم روزا لوکزامبورگ خیلی زود از نظر سیاسی فعال شد و هنوز شاگرد مکتب بود که در حلقات سیاسی ممنوعه فعالیت می کرد. او در سال ۱۸۷۱ در پولند تولد یافت و در سال ۱۸۹۸ با یک آلمانی ازدواج کرد تا بتواند به آلمان مسافرت کند. او در آلمان به فعالیت های سیاسی در جنبش های کارگری دست زد - بعد زندانی شد. همکار ما کریستنه فون سودین این زن معروف سیاست پیشه و نظریه پرداز معروف در جهان را معرفی می کند : روزا لوکزامبورگ در سال ۱۹۱۷ در نامه ای از زندان به خانم متیلیده یاکوب منشی خود نوشت:

"عزیز ترینم متیلیده ... به سنگ گورم باید فقط دو هجا حک شوند: سوی-سوی". این آواز پرنندگان کوچکی است که من آن را چنان به خوبی تقلید می کنم که آنها به زودی به سویم می آیند... این آوازها طلیعه جنبش بهاری هستند - باوجود برف و یخبندان و تنهایی، ما (این پرنندگان و من) به بهار آمدنی باور داریم! چه زمانی من با شما و میمی در زودیندی (Südende) خواهیم نشست تا برای شما هر دو بار دیگر از آثار گویته بخوانم؟ ... شما و میمی را با

شوق زیادی به آغوش میکشم. روزا لوکزامبورگ شما. روزا لوگرامبورگ به دلیل شرکت در یک تظاهرات ضد جنگ در اول ماه می سال ۱۹۱۶ در پوستدامر پلاتس (Potsdamer Platz) گرفتار و محکوم به دونیم سال حبس شد. فریدرک هیتمن نویسنده و یکی از ستایش گران پرشور روزا لوکزامبورگ که یکی از زیبا ترین زندگی نامه های روزا لوکزامبورگ را به دور از هرگونه ایدئولوژی نوشته است، در باره او می گوید: "او از یک طرف یک نظریه پرداز بزرگ بود و از جانب دیگر انسانی که در غم بیخامان ها بود که در سرک ها از سردی در عذاب بودند - او هر دو در یک زمان واحد بود!" این به نظر من طرحی است برای یک انسان سیاسی که ما بدان در چنین زمانی که در آن سیاست مداران اعتماد شان را از دست داده اند، نیاز داریم! روزا لوکزامبورگ خواهان برابری برای ناداران، ستمشکان و محرومان از حقوق بود. او در چند ۱۰۰ صفحه به تحلیل "انباشت سرمایه" پرداخت که عنوان کتابش نیز بود. او به مسافرت های تبلیغی سیاسی می پرداخت و جزء شخصیت های معروف در کنگرس های سوسیالیست های بین المللی بود. زمانی که آتش جنگ اول جهانی شعله ور شد، و بعد از آنکه جناح سوسیال دموکراسی در پارلمان با اکثریت به کزیدت جنگی موافقه کرد، او بیشتر از پیش در برابر خطرات ملتاریسم و جنون بزرگ جنگی هشدار می داد. روزا لوکزامبورگ در ۸ ام نوامبر سال ۱۹۱۸ از زندان رها شد. او که در این میان ۴۷ ساله بود، در جنوری سال ۱۹۱۹ به وسیله سربازان بخش محافظوی گارد سواره نظام مورد ضرب و شتم قرار گرفت و جسدش را در کانالی انداختند. ماه ها بعد، آب جسد او را که دیگر قابل شناسایی نبود، به خشکه راند. روزا لوکزامبورگ تنها به وسیله دست کش و عکس کوچکی در قابی شناسایی شد. قتل او تا امروز بدون بررسی و مکافات باقی مانده است.

نوروز دگر برآورد سر

نوروز دگر برآورد سر
 سرمایه ز کار گشته در بند
 بر چهره گل نشسته گلخند
 آزادی خلق های ایران
 شادی دیگر دهد به بستان
 فرهنگ و هنر شود شکوفا
 کوکو ز نوای عشق شیدا
 کوشیم برای همچو روزی
 خوانیم به یک زبان سرودی
 آزادی خلق شد سرشتم
 جز خلق مباد سرنوشتیم

نوروز بهار دل فروز است
 جشن همه خلق کینه توز است
 عید تو مبارک و شکون باد
 بدخواه تو جمله سرنگون باد
 هرچند در این بهار زیبا
 آلاله پر است کوه و صحرا
 بر لاله ما خزان رسیده
 صد داغ به باغبان رسیده
 گلها همه سرد و دل فسرده است
 شادی ز فضای باغ مرده است
 خون گشته ز جویبار جاری

هر پگاه

هر پگاه که به دماوند می نگرم
 کوه پیر، پروقار ایستاده است
 نمی دانم از کدامین هنگام
 چادر سفید و نیالوده و نفرسودنی خود را برافراشته
 است
 گاه خورشید بر تارک اش می تابد
 و گاهی مه آن را فرامی گیرد
 سیل ها و بادها از جان او نمی کاهد
 زیرا که سینه ای سنگین و پوشاکی برفین دارد
 قله ی سپیدش به سر آرش می ماند
 رد پای «ضحاک» و «کاو» در آن نقش بسته
 است
 به «ضحاک» های زمانه از تاریخ دیرینه
 از کینه ی توده ها، آشکارا سخن می گوید
 هر گاه که به دماوند می نگرم
 پایداری ام می افزایشد، کینه ام ژرف تر می گردد
 «ضحاک» را که در آن می بینم، قلب ام پرشرر
 میگردد آن گاه «کاو» را به یاد می آورم،
 دل ام خنک می شود
 مرضیه احمدی اسکوئی

به خواهرم

در کنار هووهای دیگر
 باز هم دگر ، بازهم دگر
 خواهر ، برای محو بیعدالتی و ظلم
 این ضجه های خشمگین تو باید
 شود فریاد
 باید که بگسلی این زنجیر سخت از
 هم
 تا شوی در زندگی آزاد
 خواهر ، از جای پیاخیز
 ظلم را از جا کن
 دردت تسکین بخش ، بجنگ ،
 بجنگ
 برای حق رهائیت
 برای در هم شکستن حق نا برابری
 فروغ فرخزاد

ای خوهرام
 پیاخیز و جویای آزادیت شو
 چرا ساکتی تو ؟
 هم اکنون پیاخیز
 بهم ریز بنیاد ظلم و ستم را
 بگیر حق خود را ، خواهر من
 بگیر حق خود را از آنکس حقیرت
 شمارد
 تا به کی وسیله ارضا هوسی در
 حرمسرای شهوت پرستان
 تا کی چو بینوا کنیزی
 مالی سرت به پای
 تا کی برای کسب لقمه نانی ،
 صیغه حاجی صد ساله شوی

رفیق علیرضا نابدل **علیرضا نابدل حامی خلق های تحت ستم ایران** انجام وظایف انقلابی فزونی

می بخشید و ایمانش را به مبارزه انقلابی راسخ تر می ساخت. رفیق نابدل در شرایط دیکتاتوری که هیچ گونه امکانی برای فراگیری و تعالی بخشیدن به فرهنگ ملی خلق های دربند ایران وجود ندارد، با کوششی پیگیر و خلاق توانسته بود تسلط نسبتاً کاملی بر ادبیات انقلابی خلق خویش



پیدا کند. وی با الهام از فرهنگ فولکلوریک غنی خلق آذربایجان و با شناخت از زندگی توده ها آثاری ارزنده در ادبیات انقلابی به وجود آورد. رفیق نابدل شور عمیق انقلابی را با استعداد خلاق شاعریش تلفیق داده، آرمان ها و رنج های توده ها را در قالب شعر بیان می کرد. سروده او در وصف کردستان بیانگر عشق عظیم این رفیق نسبت به خلق زحمتکش کرد و همچنین نمودار کینه سترگ وی نسبت به دشمن است. رفیق، تعهد بزرگ خود را در حفظ اسرار خلق حتی یک لحظه هم از یاد نمی برد. بدین جهت با اینکه دلاورانه تمام شکنجه های دشمن را به جان می خرد، همواره از هر فرصتی برای خودکشی استفاده می کرد. یک بار زمانی که تازه زخم هایش را بخیه زده بودند، به محض اینکه به هوش آمد، با چنگ بخیه ها را شکافت. و بار دیگر هنگامی که در طبقه سوم بیمارستان شهربانی بستری بود، با استفاده از یک فرصت کوتاه (بین رفتن بازجو و آمدن نگهبان) خود را با سر از پنجره اطاق به بیرون پرتاب کرد. نگهبان که سراسیمه خود را به او رسانده بود، تنها توانست گوشه لباسش را بگیرد، ولی نتوانست مانع سقوط او شود. رفیق سقوط کرد، شکمش شکافته شد و دست راستش شکست، اما هنوز زنده بود. در چنین حالتی، رفیق با از خودگذشتگی انقلابی و فداکاری بی نظیری دست برد و روده هایش را از شکاف شکمش بیرون کشید تا پاره کند و به حیات خویش خاتمه دهد. اما فرصت این کار دست نداد، چه مزدوران دشمن رسیدند و مانع این کار شدند. رفیق نابدل همراه با هشت تن دیگر از همزمان خویش در ۲۲ اسفند ماه ۱۳۵۰ به دست مزدوران رژیم خونخوار پهلوی به شهادت رسید.

یادش گرامی و راهش پایدار

(اوختای) در سال ۱۳۲۳ در خانواده متوسطی در تبریز متولد شد. او بعد از اتمام دوران تحصیلات ابتدایی و متوسطه، برای ادامه تحصیل در رشته قضایی به دانشکده حقوق دانشگاه تهران وارد شد. رفیق از همان روزهای اول ورودش به دانشگاه و با همزمان با آشنا شدن با محیط جدید، فعالانه و با

روحیه ای پرشور در جریان مبارزات سیاسی دانشگاه شرکت جست و در رابطه با رفقا و جریانات مبارزاتی ای که مستقیم یا غیرمستقیم با آنها در تماس بود، با تحلیلی انقلابی به این نتیجه دست یافت که برای خروج از بن بست سیاسی - بن بست که قبل از شروع مبارزه مسلحانه بر جامعه ما حاکم بود - باید به ضرورت های جامعه با برخوردی پیشتازانه و جستجوگر پاسخ گفت. به دنبال دستیابی به چنین نتیجه ای، کسب آگاهی و رسیدن به شناخت کافی از زندگی و انگیزه های مبارزاتی توده های خلقهای ایران برایش به مثابه امری لازم و فوری مطرح گشت. از این رو، قبل از آنکه تحصیلاتش را به پایان برساند، دانشگاه را ترک گفت و با محمل معلمی برای رفتن به میان توده ها راهی رضاییه شد. از این به بعد رفیق همه زندگی خود را جهت تحقق آرمان های انقلابی در خدمت توده های زحمتکش خلقمان قرار داد. این برخورد یعنی ترک تحصیلات عالی در خدمت مبارزه در بین نیروهای جوان و مبارز تبریز تاثیر زیادی به جای گذاشت. رفیق از اواخر سال ۴۴ با جمعی از رفقا چون صمد بهرنگی، بهروز دهقانی، کاظم سعادت و مناف فلکی در ارتباط نزدیک قرار گرفت و به زودی پیوند انقلابی عمیقی میان آنها به وجود آمد. در رابطه با همین پیوند و برخورداری از تجارب عملی رفقای مذکور بود که رفیق نابدل توانست به برنامه فعالیت های انقلابی خویش برای کسب شناخت عینی از شرایط زندگی توده ها به شکل موثری ادامه دهد. در اندک زمانی رفیق نابدل توانست به مدد شور عمیق انقلابی، با توده روستاهای منطقه تماس های زیادی برقرار کند. این تماس ها نه تنها شناخت رفیق را از محیط، عینی و ملموس می کرد و درکی واقعی از رنج های جان سوز این خلق ها به او می داد، بلکه تعهد و استواریش را در

« خوانندگان عزیز در بخشهای پیشین مراحل اقتصادی - اجتماعی را مورد بررسی قرار دادیم و روند تکامل تاریخی را با هم مرور کردیم. اینک به بررسی قیامهای برجسته تاریخی در هر یک از این مراحل خواهیم پرداخت. به همین خاطر ابتدا قیام بزرگ بردگان برهبری اسپارتاکوس در مرحله برده داری را تحلیل خواهیم کرد. مطلب زیر همانطور که در مقدمه به آن اشاره گردیده از سوی رفیق اشرف دهقانی نگاشته شده و بخوبی و به شیوه علمی این قیام را مورد تجزیه و تحلیل قرار داده است. »

مقدمه: درباره قیام اسپارتاکوس کتابهای زیادی به رشته تحریر در آمده، بیشتر این کتابها با علم تاریخ بیگانه اند و در واقع نه راه وقایع نگاری بلکه راه افسانه سرایی را پیموده اند، زیرا که هر گونه کوششی برای درک مکانیزم تاریخ بطور اجتناب ناپذیری مسئله زیر را مطرح می کند که: آیا تاریخ جهت معین و مشخصی را طی می کند؟ یا سیر تاریخ جوهری هم دارد؟ بر حسب پاسخی که به این سوال داده می شود، در فلسفی تاریخی بوجود می آید. یک نظریه می گوید - معنا و مقصودی در کار نیست و تاریخ تکرار پایان ناپذیر رویدادهاست. این دست از تاریخ نگاران به جای اینکه وقایع دوران مختلف را جزئی از حرکت تاریخی جامعه بدانند و به منشا جریان و انجام آن بیندیشند. قانونمندی آن را بیابند و به ریشه های اجتماعی هر واقعه برسند و سرانجام نتایج را جمع بندی کنند کلیاتی علمی بدست دهند به قصه پردازی مورد شخصیت ها پرداخته و درک قلیل خود را از علم تاریخ به نمایش می گذارند. دسته دوم با تحلیل دیالکتیکی از تاریخ، این واقعیت را به اثبات می رسانند که شخصیت ها فقط در نتیجه نیازهای جامعه است که می توانند بوجود آیند و رشد یا زوال یابند. آنچه مقدم است تکامل جامعه است و نیازهای آن و قانونمندی هایش. تاریخ هیچ شخصیتی و به طور کلی هیچ پدیده اجتماعی را نمی تواند بوجود آورد مگر آنکه منطبق بر نیازهای جامعه باشد. رفیق اشرف دهقانی در این اثر با بینش دیالکتیکی به نقد کتاب اسپارتاکوس می پردازد و با درک ریشه ای شرایط اقتصادی - اجتماعی و علل تاریخی به وجود آمدن قیام اسپارتاکوس، آن را از ریابی می کند و نشان

میدهد که طبقات ستم گر و ستم کش هیچگاه صلح و تعاونی وجود نداشته و این قهر سازمان یافته طبقات زنجیر به پاست که می توان آنان را از قید و بند طبقات ستمگر رها سازد و جامعه را به سوی تکامل به پیش راند. هدف ما از باز تکثیر این اثر دست یابی به علم مبارزه طبقاتی و غنا بخشیدن مبارزات امروز ما میباشد. اسپارتاکوس، نام رهبر شورشی است که در سال ۷۱ قبل از میلاد در روم، بزرگترین کشوری که سیستم برده داری در آن مستقر بود، بوجود آمد. این قیام که مدت چهار سال ادامه داشت گرچه توانست بزرگترین و مجهزترین ارتشهای روم را تار و مار کرده و دگرگونیهای فراوانی در جامعه ایجاد بکند، نتیجه مطلوب خود را که نابودی سیستم بردگی و بازگرداندن عصر طلایی (دوره کمون اولیه) بود نیافت با این همه، با توجه به نتیجه و تاثیر کلی قیام نمیتوان گفت که قیام شکست خورد. به قول هوارد فاست (نویسنده کتاب) « هر عدم موفقیتی شکست نیست ». این مبارزه تاثیر خود را بر روی توده های فقیر بخشید و با دادن آگاهی به آنها موجب شروع جنبش ها نبردهای دیگر شد. پایه های حکومت جابرانه روم در اثر این قیام سست شد و با شروع قیام های دیگر سست تر گردید، تا زمان فرو ریختن این پایه ها فرا رسد و تاریخ به مرحله ای تازه ای گام نهد. دوران برده داری در روم که از قرن دوم پیش از میلاد آغاز شده بود همچنان تا سال ۷۱ قبل از میلاد ادامه داشت. نیروهای مولده را در این زمان ابزارهای ابتدائی کار و بردگان که خود نوعی ابزار کار محسوب می شدند تشکیل می دادند. دو طبقه برده دار و بردگان مشخص ترین طبقات این جامعه را تشکیل میدادند و در راس این جامعه دولت مدافع برده داران که سلطه خود را از طریق حکومت جمهوری گسترده بود قرار داشت. امور مهم مملکتی بوسیله مجلس سنا، دو نفر کنسول و مجمع نمایندگان صورت میگرفت. همه ساله اقلیت صاحب حقوق در میدانی جمع شده و نظریات خود را در باره امور مهم از قبیل عقد صلح، اعلان جنگ و غیره می دادند تا برای عضویت در مجلس انتخاب شوند. آنها از طریق رشوه و دورگویی و ریاکاری مردم را فریب داده، بدین وسیله از آنان رای میگرفتند. طبقات ممتاز رومی که پاتریسین نامیده می شدند عبارت از اصیل زادگان و اشراف قدیمی،

فرمانداران شهرستانها ، افسرانی که در جنگها پیروز شده بودند ، پیمانکاران ، صاحبان اراضی بزرگ بودند ، در هر کار عمده ای که در آن زمان وجود داشت سرآمد بودند ، واحد های بزرگ کشاورزی را در اختیار میگرفتند ، از آمد هنگفت معادن بهره برداری میکردند ، سهام کشتی های تجاری را خریداری می کردند ، پولهای خود را با بهره صد در صد به - مریحه می دادند ، بازار برده فروشی را می گرداندند ، کارخانه ها را اداره می کردند و بالاخره به هر آنچه که ثروت زا بود چنگ می انداختند . دولت نیز با تدوین قوانین و مقررات لازم منافع آنها را تامین نمود و در هر مورد پشتیبان آنها بود . رژیم بردگی و استثمار وحشیانه ناشی از آن ، فرهنگ غلطی برای طبقات بوجود آورده بود که اساس آنرا نفرت و کینه توزی نسبتا عمیقی به بشریت و خوار شمردن حقوق انسان تشکیل می داد . ایدئولوژی که این طبقات از آن پیروی می کردند آنچنان خصوصیات نیک انسانی را در آنان کشته بود که به صورت موجودات عاری از شعور و اندیشه در آمده بودند . آنها بزرگترین خوشی زندگیشان را در تماشای صحنه های خونریزی ، صحنه هایی که دو انسان همدیگر را به وضع فجیعی از پای در می آوردند می یافتند . نفرت از انسان و چیزهای خوب ، وجودشان را که اکنون از انسان بودن تنها شکل ظاهری آنها داشتند اکند بود . اکثر اوقاتشان را برای خرید لباسهای گرانیقیمت ، خوردن غذاهای مقوی و رنگارنگ ، رفتن به آرایشگاه و تماشای نمایشات و مسابقات اسب دوانی ، شهوترانی (که آنها به وضع منحرف همجنس بازی نیز در آورده بودند) صحبت درباره ثروت و طریق کسب آن می گذرانیدند . زنانشان بیکاره هایی بودند که بزرگترین هنر زندگیشان همخوابگی با مردان متنفذ بود و شوهرانشان نیز آنها را از این کار منع نکرده و آزاد گذاشته بسوی روسپیگری سوق می دادند . زندگی جوانان معمولا وقف شکار دختران می شد . بعضی از آنها نیز از همان ابتدا وارد معاملات تجاری شده یا سرگرم سیاست بازی یا عوامفریبی گشته و به خرید و فروش رای ، وصول و پرداخت رشوه مشغول میشدند . (ابتدا نظامیگری یکی از افتخار آمیزترین مشاغل برای فرزندان طبقه برده دار بود که رفته رفته اهمیت اولیه خود را از دست داد .) قشر دیگر پاتریسین ها روحانیون بودند ، که در صدر

معابد بیت المقدس قرار داشتند . آنها از طریق وصول پول (یک چهارم در آمد) بعنوان مقرری □ هیکل □ به مردم حکومت می راندند و در تخدیر افکارشان نقش موثری داشتند . پلبین ها یا طبقات متوسط جامعه را پیشه وران ، حقوق دانان ، کارمندان اداری حکومت ، نویسندگان ، هنرمندان که وابسته به طبقه اشراف بودند و نیز بازرگانان ملاکین ورشکسته و دزدان دریائی ، کشاورزان آزاد و صنعتکاران تشکیل می دادند . قشر بالای این طبقه زندگی نسبتا مرفهی داشتند و به منظور برخورداری از پشتیبانی اشراف سعی میکردند به هر نحوی شده ، خواه با دادن رشوه یا وصلت ، رابطه ای با خانواده های اشراف بر قرار کنند . آنها بر خلاف اشراف که ثروت تضمین شده داشتند و پولهای هنگفتی را صرف خرید پوشاک و اشیا گرانبها میکردند ، فقط با تلاش و حقه بازی فراوان میتوانستند پول به دست آورند . بدین جهت هرگز حاضر نبودند این پولها را خرج اشیا گرانیقیمت کنند ، بلکه غالبا در محله های مختلف سرمایه گذاری می کردند و بکار می انداختند و تنها چیزی که میتوانستند به آن بیندیشند چیزهایی بود که پول عایدشان سازد . داشتن اصل و نصب در این دوره اهمیت داشت ، و این قشر (قشر بالا) با داشتن ثروت زیاد از مزایای آن بی نصیب مانده و اغلب این بابت ناراحت بودند . همچون خرده بورژواهای زمان حال با تقید از زندگی اشراف و شرکت در مجالسشان میخواستند باصطلاح بزرگی خود را ثابت کنند . در عین حال که به زندگی آنها غبطه میخوردند از آنجا که خود را همیشه در مقابلشان کوچک می یافتند ، نفرت خاصی هم از آنان بردل داشتند . قشر اداری این طبقه اگر در بعضی مواقع واقعیت ها را درک میکردند و به نقش دولت به عنوان عامل استثمار توده ها واقف بودند ، معهذرا برای تامین منافع طبقاتیشان آنها را وارونه جلوه می دادند . کسان پوک مغزی نیز بودند که تمام همشان در عظمت بخشیدن به روم و طبقه متنفذ صرف میشد . بازرگانان و دزدان دریایی که جز پلبین ها محسوب می شدند دائما بین شهرها و کشورهای مختلف در رفت و آمد بودند . دزدان دریایی افراد سرگردان و بی چیز را از هر گوشه و کنار جمع کرده به برده تبدیل میکردند . آنها از وجود این بردگان در پیشبرد مقاصدشان که حمله به سواحل و غارت اموال مردم و قتل و آتش



سوزی و صیرت کردن زنان بود، استفاده می کردند. قشر پائین این طبقه (پلین ها) تامین نبود و روز به روز در اثر شدت استثمار به فلاکت می گرائیدند. حکومت علاوه بر وصول مالیات مبلغی نیز به عنوان (مقرری هیکل) معابد مقدس از آنها می گرفت و این امر سبب میشد که مثلا اگر آهنگری دشنه ای به بهای ۴ دینار می ساخت یک چهارم آنرا به مامور مقرری هیکل و یک چهارم آنرا به عنوان مالیات بپردازد و فقط از دو دینار بقیه خرج مواد اولیه (که در دو دینار بود) و خرج زندگی خود را بدهد. بدین جهت آنها اغلب از گرسنگی و فقر رنج میبردند. پرداخت مالیات و عوارض، زندگی دهقانان را نیز دستخوش گرسنگی و فلات میکرد. آنها برای تامین زندگی خود قروضی از صاحبان زمینهای بزرگ و سایر طبقات مرفه میگرفتند. چون قادر به پرداخت دین خود نمی گشتند زمینهای خود را از دست داده و خود به برده مبدل می شدند. و نیز دهقانانی که به خدمت ارتش در می آمدند به هنگام بازگشت از جنگ، مزرعه شان را پر از علف و زن و بچه هایشان را آواره میافتند. پس به چند رقازی که از طرف طبقات مرفه به آنان پرداخت میشد راضی شده و زمینشان را به آنها وا میگذاشتند. با ادامه این وضع هر روز تعداد بیشتری از واحدهای بزرگ کشاورزی بوجود میامد و بر تعداد بردگان افزوده میشد. در واقع با گذشت زمان طبقات مختلف ما بین بردگان و برداران تجزیه شده و به این دو طبقه مشخص میپیوستند. طبقات پائین اجتماع عبارت بودند از: کارگران که دارائی آنان نیروی بازویشان بود که در ازای فروش آن به صاحبان کارخانه ها، پول در یافت میکردند و اشخاص بیکار که در کوچه ها و محله های کثیف روم زندگی میکردند. اینها در واقع کشاورزان آزادی بودند که از هستی ساقط میشدند. خصوصیات آنها نظیر لومپن های عصر ما بود. اوقات زندگیشان را به اوباشی و چاقوکشی می گذزاندند و بزرگترین تفریح زندگیشان قمار و رفتن به مسابقات اسب دوانی بود. اینگونه افراد تابع روم بوده و از دولت حقوق ایام بیکاری میگرفتند. بدین جهت حاضر نبودند در کارخانه ها که شرایط بدتری داشتند به کار مشغول شوند. اغلب به علت فقر، کودکان خود را زنده به گور میکردند. بیشتر سربازان روم از این دسته تشکیل میشدند. دسته آخر طبقه پائین

که اصلا جز مردم بحساب نمی آمدند برده ها بودند که چرخهای زندگی بدست آنها می چرخید و مایه زندگی رومی ها بشمار می رفتند. اینها یا دهقانان آزادی بودند که در اثر فقر به برده تبدیل شده بودند و یا افراد مغلوبی بودند که به اسارت رومی ها در می آمدند. روم مولود بردگی بود و خود برده می پروراند. ازدهایی بود که دهان باز کرده و مردمان آزاده و بی چیز (که نتیجه اقتدار روم بودند) را می بلعید و به برده شان مبدل می کرد. تعداد این بردگان در جامعه روم بقدری زیاد شد که به علت فراوانی، قیمت نازلی داشتند و هر خانواده آزاد رومی لاقط صاحب یک یا دو برده بود. رومی ها غلام را ابزار ناطق میخواندند و شاق ترین کارها را بعده او محول میکردند. آنها در واحدهای بزرگ کشاورزی که متعلق به دولت یا طبقات ممتاز خیش می کشیدند، کارهای ساختمانی انجام میدادند، در معادن به کارهای سخت و طاقت فرسای استخراج فلزات میپرداختند، کشتیهای جنگی را میکشیدند، در خانه ها پرستاری افراد را بر عهده داشتند و آسایش آنان را فراهم میساختند تخت روان بازرگانان و مسافری را میبردند، برای تفریح خاطرشان نمایشهایی که ترتیب داده میشد مانند دو حیوان جلوی هم قرار گرفته یکدیگر را میدریدند. کار در معادن از شاق ترین کارهای برده بد. به علت فقدان وسائل کار، آنها اغلب دچار سوانحی میشدند. کار کودکان نیز در این مورد بسیار ثمربخش بود چرا که □ رگه های پریچ و خم و تنگ را بطریق دیگر، جز استفاده از کودکان نمیشد تعفیب کرد. □ کار طاقت فرسا همه گونه شادابی بچه گانه را از کودکان میگرفت و آنها را بصورت موجودات نحیف و قوز در آورده، قبل از رسیدن به دوره بلوغ میمردند. غلامان سیفد یا بور در زیر آفتاب سوزان تشنه و گرسنه با قلاده های برنجی یا آهنی به گردن و در زیر ضربات شلاق مباشران معادن، قدرت کارنداشته و در دم جان میسپردند. تنها غلامان سیاه بودند که میتوانستند حداکثر ۲ سال با رنج نامحدود بسازند و عاقبت جهان را با شکنجه و درد فراوان بدرود گویند. کار برده های خانگی نسبت به برده های دیگر تا حدودی آسانتر بود. از کنیزها در انجام کارهای خانه و نیز برای همخوابگی خود استفاده میکردند.

« ادامه در شماره بعد... »

معشوق قلب من

من دوباره برای تو نامه می نویسم
چراکه من تنهایم و همیشه برای
من مشکل بوده که با تو به تنهایی
در ذهنم گفتگو کنم بدون اینکه تو
چیزی درباره‌ی آن بدانی، بشنوی و
حتا قادر باشی که به آن پاسخ دهی.
غیبت‌های کوتاه، خوب است چراکه
اگر دو نفر به طور دائمی و ثابت با
هم باشند مسائل [زندگی] خیلی به
هم شبیه می‌شوند و قابل جدا کردن
و تمایز از یکدیگر نخواهند بود.



عشق فویرباخی - نه برای متابولیزم و نه
برای پرولتاریا - بلکه عشق به معشوق و
به طور مشخص عشق به تو، باعث
می‌شود که یک انسان مجدداً حس کند
که انسان است. در این جهان زنان زیادی
وجود دارند که در بین‌شان تعدادی از آنها
زیبارویند. اما کجا من می‌توانم چهره‌ای
که هر جزء آن و حتا هر چروک آن یادآور
بزرگترین و شیرین‌ترین خاطرات زندگی
من است را پیدا کنم؟ حتا با وجود مواجهه
با دردهای بی پایان و ضررهای
جبران‌ناپذیر وارده بر من، تو شکایتی
نکردی. من با بوسه زدن به درد، آنرا دور

می‌کنم، زمانیکه بر صورت شیرین تو بوسه می‌زنم..

بدرود عزیز دلم. تو و بچه‌ها را هزاران بار می‌بوسم.

کارل خودت

دوری، حتا برج و باروهای بزرگ را هم کوچک می‌کند؛ در حالیکه
چیزهای خرد و مبتذل، در یک نگاه نزدیک به چیزهای بزرگ
تبدیل می‌شوند. عاداتهای کوچک که امکان دارد در اشکال
احساسی و به صورت فیزیکی سبب‌ساز اذیت انسان شود، زمانیکه
آن‌ها از جلوی چشمان برداشته می‌شود، ناپدید
می‌گردد. احساسات عمیق که به واسطه‌ی نزدیکی [و در دسترس
بودن] افراد، شکل کوچک و تکراری به خود گرفته، به واسطه‌ی
جادوی فاصله رشد کرده و به ابعاد طبیعی‌اش بازمی‌گردد. فاصله
سبب می‌شود که تو فقط از من و رویاهای تنهایم، ربوده شوی؛ و
من با عشقم به تو، فوراً درمی‌یابم که زمان دوری را فقط باید
بمانند خورشید و بارانی که برای رشد گیاهان مورد نیاز است، به
خدمت گرفت. زمانیکه تو غایب هستی، عشق من به تو، خودش
را نشان می‌دهد و آن چیزی بس غول‌آسا است و از انبوهی از
تمامی انرژی جمع‌شده در جانم و همه‌ی خصوصیات قلبی‌ام
شکل گرفته است. آن باعث می‌شود که من دوباره احساس کنم
که انسانم؛ چراکه من حس عمیق و متنوعی را تجربه می‌کنم؛
مطالعه و آموزش و پرورش جدید، ما را گرفتار خودش کرده است؛
همچنین شک‌گرایی باعث شده که ما در تمامی ادارک عینی و
ذهنی‌مان به دنبال اشتباه بگردیم؛ تمامی اینها، طوری طراحی
شده که ما را کوچک، ضعیف و غرغرو کرده است. اما عشق - نه

آدرس سایت سازمان اتحاد
فداییان کمونیست

www.fedayi.org

ایمیل کمیته کردستان

Kurdistan@fedayi.org

سایر آدرس‌های مرتبط

www.kare-online.org

آدرس نشریه در فیس بوک

[www.facebook.com/
regaygal](http://www.facebook.com/regaygal)